

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی^۱

سال سیزدهم - شماره یازدهم - بهمن ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۷

بررسی انواع استعاره از نظر دستوری و ساختمانی در اشعار سیمین

بهبهانی براساس الگوی خسرو فرشیدورد

(ص ۵۰-۲۱)

مونا سادات عقیلی^۲، محمود طاووسی^۳، امیرحسین ماحوزی^۴

تاریخ دریافت مقاله: دی ۹۷ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهمن ۹۷

چکیده

استعاره به عنوان یکی از مهمترین صوریانی در بین همه ملت‌ها، بخش مهمی از بررسی‌های اهل ادب و زبانشناسان را به خود اختصاص داده است. محدوده شناخت و بررسی این صورت ادبی را در شکل کلاسیک آن باید در آراء قرآن‌شناسان و مفسران، متکلمین و شعرشناسان عرب و در شکل جدید و معاصر آن در نظریات زبانشناسان جستجو نمود.

از سوی دیگر، استعاره پیوندی ناگسستنی با دیگر فنون بیانی و ادبی دارد، این فن بیانی، از یکسو با تشبیه و از سوی دیگر با مجاز کنایه مرتبط است. اما ارتباط این صور خیال با دستور و نقشهای دستوری نکته مهم دیگری است که از سوی ارباب فن پنهان مانده است، تا کنون تنها خسرو فرشیدورد در جلد دوم کتاب درباره «ادبیات و نقد ادبی» خویش به نقشهای دستوری تشبیه و استعاره اشاره کرده اند.

در این پژوهش سعی شده ضمن بررسی و نقد فقدان مباحث دستوری در استعاره، ارتباط انواع استعاره با دستور و نقشهای دستوری مورد کنکاش و نقد و تحلیل قرار گیرد و نقشهای دستوری انواع استعاره در اشعار سیمین بهبهانی استخراج و تحلیل گردد.
کلمات کلیدی: استعاره، سیمین بهبهانی، نقش دستوری، خسرو فرشیدورد،

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.
(st.s-aghili@riau.ac.ir)

۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.
(tavoosi@riau.ac.ir)

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دماوند، دانشگاه پیام نور، دماوند، ایران.
(ah.mahoozi@damavand.tpnu.ac.ir)

**Investigating the types of metaphors in terms of grammar and construction in Simin Behbahani's poems
Based on the pattern of Khosrow Farshidvard**

Mona Sadat Aghili^۱, Mahmoud Tavousi^۲, Amirhossein Mahouzi^۳

Abstract

Metaphor, as one of the most important forms among all nations, has been an important part of the studies of literary scholars and linguists. The scope of recognizing and examining this literary form in its classical form should be in the views of Quranologists and commentators, theologians and poetry. Arab scholars, in its new and contemporary form, sought the views of linguists.

Metaphor, on the other hand, is inextricably linked to other expressive and literary techniques. But the connection between these imaginary forms and grammatical instructions and roles is another important point that has been hidden by the master of art. .

In this research, while examining and criticizing the lack of grammatical issues in metaphor, the relationship between different types of metaphors with grammar and grammatical roles should be explored and criticized, and grammatical roles of metaphors in Simin Behbahani's poems should be extracted and analyzed.

Keywords: metaphor, Simin Behbahani, grammatical role, Khosrow Farshidvard

1 - PhD student of Persian language and literature, Roodehen branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. (st.s-aghili@riau.ac.ir)

2 - Professor of Persian Language and Literature Department, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. (tavoosi@riau.ac.ir)

3 - Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Damavand Branch, Payam Noor University, Damavand, Iran. (ah.mahoozi@damavand.tpnu.ac.ir)

۱- بیان مساله

«تجربه تا حد زیادی از طریق حواس انتقال مییابد. شاعری که میخواهد تجربه یک روز بهاری خود را بیان کند، باید گزیده‌ای از ادراکات حسی خود را برای خواننده ارائه نماید. بدون این کار، احتمالاً قادر نخواهد بود که عواطف و احساسات خود را بروز دهد. بنابراین زبان شاعر باید احساسیتر از زبان معمولی باشد، یعنی آکنده از صور خیال. صور خیال را میتوان ارائه تصویر ذهنی از طریق تجربه حسی تعریف کرد. شعر به صورت مستقیم حواس ما را از طریق وزن و آهنگی که ما در هنگام بلند خواندن آن بطور طبیعی احساس میکنیم، جلب میکند اما به صورت غیر مستقیم از طریق تصویر سازی، یعنی از طریق ارائه تصویر خیالی از تجربه حسی، این کار را میکند.» (شعر و عناصر شعری، پرین: ۴۵-۴۶).

«غالب کسانی که از دیدگاه فلسفی و منطقی به شعر نگریسته‌اند صورخیال را جوهر اصلی شعر شمرده‌اند و در همه کتابهای دوره اسلامی تحت تأثیر "ارسطو" شعر را کلام مخیل و بنیادش را تخیل دانسته‌اند» (صورخیال در شعر فارسی، شفیع کدکنی: ۲۸). آنچه ناقدان اروپائی، آن را ایماژ (image) میخوانند در حقیقت مجموعه امکانات بیان هنری است که در شعر مطرح است و زمینه اصلی آن را انواع تشبیه، استعاره، اسناد مجازی، رمز و گونه‌های مختلف ارائه تصویرهای ذهنی میسازد (همان: ۱۰). تخیل به معنی خیال و تصویر و نمای چیزی را در اندیشه و ذهن دیگری آفریدن است (همان: ۳۷) و مراد از خیال کوشش ذهنی شاعر و تصرف ذهن اوست در نشان دادن واقعیت‌های مادی و معنوی؛ روشن است که هر کس برای بیان افکار و اندیشه‌های خویش از عنصر و پدیده‌ای استفاده میکند که در دسترس اوست یا به گونه‌ای از آن آگاهی داشته باشد. همچنین هر شاعری متناسب با اندیشه و احساس خویش دست به گزینش عناصر خیال میزند و از رهگذر کاربردهای وی میتوان به دنیای اندیشه و احساس وی دست یافت.

زبان ادبی طرحی ظریف برای بیان افکار و اندیشه‌های ادیبان و شاعران است و ظرافت این زبان در گرو به کارگیری آرایه‌های ادبی و به کار بستن دقیق علم معانی و بیان است. از مهمترین ابزار مورد استفاده در این مورد صورخیال است که در بلاغت قدیم در دانش «بیان» طرح شده است. «ادای معنای واحد به طریق مختلف میتواند به انحنای گوناگون، تحقق یابد؛ با ایجاز، اطناب، تأکید؛ اما آنچه خاص سبک ادبی است، صورخیال است؛ یعنی تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه و نماد... که از همه مهمتر بحث تشبیه و استعاره است. (بیان، شمیسا: ۱).

ادیبان، در کتب بلاغی فارسی و عربی به اهمیت صورخیال تأکید فراوانی داشته‌اند، اما چه در این کتب و چه در کتب دستوری، به نقش دستور زبان در شکل‌گیری صور خیال و ارتباط آن با علوم بلاغی اشاره‌ای نشده است. در دوره معاصر تنها خسرو فرشید ورد در کتب

خویش به بررسی دقیق عناصر دستوری در صورخیال و مباحث بلاغی پرداخت. در این مقاله، سعی داریم به بررسی استعاره از نظر دستوری براساس الگویی که فرشیدورد در جلد دوم کتاب «درباره ادبیات و نقد ادبی» خویش ارائه داده اند، بپردازیم.

۱-۱- اهمیت و ضرورت و اهداف تحقیق

شعر از سویی با خیال و عاطفه پیوند دارد و از سوی دیگر با ارتباط کلمات در قالب دستور شکل میگیرد. با وجود پرداختن محققان به نقش عاطفه و خیال در شعر، به نقش مهم دستور و ارکان دستوری در شکل‌گیری شعر تا کنون پرداخته نشده است. در این پژوهش برآنیم تا به بررسی نقشهای دستوری استعاره و اصولاً نقش دستور در شکل‌گیری این صورت خیال در اشعار بهبهانی بپردازیم.

۱-۲- روش تحقیق

این تحقیق، از نوع بنیادی و به شیوه تحلیلی-توصیفی است که به شیوه کتابخانه‌ای صورت میگیرد. بدین ترتیب که پس از مطالعه اشعار سیمین بهبهانی به عنوان متن اصلی، نقشهای دستوری انواع استعاره در اشعار وی با استفاده از الگوی خسرو فرشیدورد در کتاب «درباره ادبیات و نقد ادبی» مورد استخراج و تحلیل قرار میگیرد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در مورد استعاره و موضوع زیبایی‌شناسی آن تحقیقات فراوانی صورت گرفته است، اما با وجود اهمیت مسائل دستوری و نقش آن در خلق صور خیال، متأسفانه تا کنون تحقیقی در مورد نقشهای دستوری صور خیال (و از جمله استعاره) انجام نشده است. در همه کتب بلاغی عربی و فارسی از قدیم تا به امروز، به استعاره از دید دستوری و سهم دستور زبان در شکل‌گیری استعاره پرداخته نشده است؛ شاید بتوان فرشیدورد را نخستین کسی دانست که با دید دستوری به تمامی مباحث بلاغی من جمله استعاره نگریسته است. تنها تحقیقاتی در حیطه زبانشناسی جدید در مورد استعاره (مانند استعاره دستوری و استعاره مفهومی) وجود دارد که با موضوع تحقیق ما بی ارتباط است.

۲- تعریف استعاره و انواع آن:

استعاره از فعل یونانی به معنی «حمل کردن بر چیزی» مشتق شده است. وقتی کلمه‌ای به شکل استعاری به کار میرود، مجموعه‌ای از ارجاعات بر مجموعه‌ای دیگر حمل میشود. به طور مثال در این شعر از وردزورث «آسمان در صبح تولدش شادمانی میکند» دو مشخصه انسانی به پدیده‌ای غیر انسانی حمل شده است. (Bradford, stylistics, routledge:15)

ارسطو، استعاره را همان تشبیه میدانند با اندکی اختلاف (صورخیال در شعر فارسی، شفیع کدکنی: ۱۰۷) زیرا استعاره و تشبیه هر دو برای مقایسه به کار میروند. اما تشبیه

همراه با ادات تشبیه است ولی در استعاره این گونه نیست و مقایسه موجود، ضمنی و در کلام است. (Perrin, literature:610) استعاره، ذهنیتر، متراکمتر و پردازش یافته‌تر از تشبیه است. به زبان درونی (inner speech) نزدیکتر است و سرشار از مضامین عاطفی و انگیزشی است و به تفکر بیشتری نیاز دارد. (استعاره و شناخت، قاسم زاده: ۱۳)

تعاریف غربیان در این زمینه، غالباً منطبق بر تعریف ارسطو است که استعاره را دادن نامی یا چیزی یا ارائه توصیفی درباره چیزی میدانند به نحوی که آن نام یا توصیف به طور قراردادی یا به شکل متعارف، به چیز دیگر متعلق باشد. (همان: ۱۱)

استعاره یکی از قویترین ابزاری است که به کمک آن میتوان تصاویر مکرر را به تصاویری تازه و نو تبدیل کرد. ما میتوانیم به کمک استعاره، برای چیزهایی که پیرامون ما قرار دارند اسمهای جدید بگذاریم. برای معشوق ماه و برای چهره گل و برای دنیا کاروانسرا و ... و با چنین اسمهای تازه از تکرار دوری کنیم.

استعاره در واقع، تشبیهی است که یکی از طرفین تشبیه (مشبه یا مشبه به) حذف شده باشد. به عبارتی دیگر ادعای همسانی چیزی با چیز دیگر است. یا میتوان استعاره را تشبیهی فشرده دانست و یا مجازی به علاقه شباهت؛ در هر صورت استعاره کلمه ای است که در معنای واقعی خود به کار نرود تا غرض خاصی را ایجاد کند.

استعاره را میتوان چنین تعریف نمود «استعاره در لغت مصدر باب استفعال است یعنی عاریه خواستن لغتی را به جای لغت دیگری، زیرا شاعر در استعاره، واژه ای را به علاقه مشابهت به جای واژه دیگری به کار میبرد.» (بیان، شمیسا ۱۳۸۱: ۱۵۳)

برای استعاره تعاریف بسیار زیادی آورده اند از جمله: «نامیدن چیزی به نامی جز نام اصلیش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد.» یا «جانشین کردن کلمه ای برای چیزی که پیش از این بدان شناخته نشده باشد» یا «استعمال عبارت در موردی که غیر از اصل لغوی باشد» یا «انتقال دادن معنایی است از لفظی به لفظی دیگر به مناسبت مشارکتی که دارند.» (رک: صورخیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی: ۱۰۹ و ۱۱۰)

استعاره یکی از شاخه‌های اصلی صور خیال و از عوامل مهم زیبایی شناسی شعر شمرده میشود که تأکید تأثیر ایجاد و برجستگی تصاویر شاعرانه را افزایش میدهد. در ساختار استعاره فقط مشبه و یا مشبه به ذکر میشود و از این رو آن را به دو دسته کلی تقسیم میکنند:

۱-۲- استعاره مصرحه :

«استعاره مصرحه» آوردن واژه ای به جای واژه دیگر به علاقه مشابهت و یا تشبیهی است که از آن فقط مشبه به باقی مانده باشد. کزازی در تعریف استعاره مصرحه مینویسد: «استعاره ای است که بنیاد آن، در سخن، بر مستعارمنه یا مانسته (مشبه به) است. به سخنی

دیگر، اگر سخنور مانسته (مشبه به) را در سخن بیاورد و مانده (مشبه) را وانهد، استعاره ای آشکار را به کار برده است. آنچنانکه نوشته آمد، درین گونه از استعاره از نشانه واگردان‌گری نیست. «زیبا شناسی سخن، کزازی: ۹۹».

شمیسا و همایی نیز تعریفی مشابه از استعاره مصرحه دارند: «به‌کار بردن واژه‌یی به‌جای واژه دیگر (با قرینه) به‌علاقه مشابهت است، یا تشبیهی است که از آن فقط مشبه به به‌جا مانده باشد... به این نوع استعاره، استعاره مصرحه یا تصریحیه یا محققه یا تحقیقیه می‌گویند» (بیان، شمیسا: ۱۶۵) «آن است که فقط مشبه به در لفظ آمده و منظور گوینده مشبه باشد. (فنون بلاغت و صناعات ادبی ، همایی: ۱۶۴-۱۶۵)

۲-۲- استعاره مکنیه یا بالکنایه :

در استعاره مکنیه بر خلاف استعاره مصرحه، مشبه باقی میماند و به همراه آن یکی از صفات و ملائمت مشبه به که عموماً جاندار است، ذکر میشود. در صورتی که مشبه به حذف شده، انسان باشد از این استعاره با عنوان « تشخیص » یاد میشود. البته دکتر سیروس شمیسا اعتقاد دارند که اگر مشبه به محذوف « حیوان » باشد با مسامحه میتوان آن را تشخیص قلمداد کرد. «در این نوع استعاره بر خلاف انواع استعاره‌های دیگر مشبه را ذکر میکنند نه مشبه به را و آن را در دل و ضمیر خود به جاندار تشبیه میسازند و سپس برای آن که این تخیل به خواننده منتقل شود یکی از صفات یا ملائمت آن جاندار (مستعار منه) را در کلام ذکر میکنند؛ مثل دست روزگار» (بیان، شمیسا: ۱۷۸-۱۷۹).

بنابراین، استعاره مکنیه یا بالکنایه به دو دسته اصلی و انواع فرعی دیگری تقسیم میشود :

الف) استعاره مکنیه تشخیص : استعاره ای است که مشبه به حذف شده در آن انسان است .

ا ستعاره در فعل : استعاره ای است که در آن فعلی انسانی به غیر انسان نسبت داده میشود .

ا ستعاره در صفت : ا ستعاره ای است که در آن به موجودی غیر از سان، صفت از سانی نسبت داده میشود .

اضافه استعاری : نوعی از استعاره است که در آن اسمی که متعلق به انسان (مشبه به) است به غیر انسان نسبت داده میشود .

استعاره مکنیه منادا : گاهی استعاره مکنیه به صورت منادا ذکر میشود . که مشبه در آن انسان نیست ولی مورد خطاب قرار میگیرد .

ب) استعاره مکنیه غیر تشخیص : این نوع از استعاره مکنیه، مشبه به در آن غیر انسان

است .

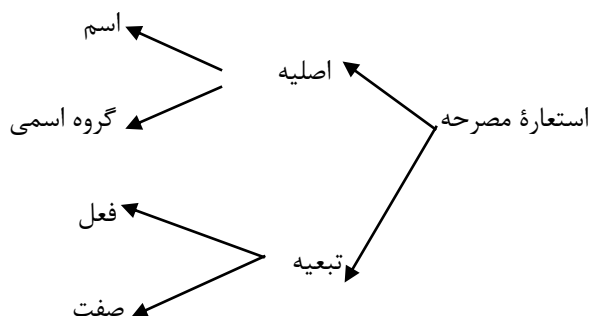
استعاره در فعل یا استعاره تبعیه : در این نوع استعاره فعل استعاره شده است نه انسان.

استعاره در صفت : استعاره در صفت است .

۳- بحث و بررسی

فرشیدورد، استعاره مصرحه را از اقسام مجاز میدانند و مینویسد: «استعاره حقیقیه از اقسام مجاز است، نهایت مجازی که علاقه آن مشابهت است؛ زیرا مشبه به (مثلاً نرگس) به جای مشبه (مثلاً چشم) به کار می‌رود، درحالی‌که استعاره مکنیه، مجاز نیست؛ زیرا مشبه که باقی میماند به جای مشبه به به کار نمی‌رود، بلکه در کلام مراد خود اوست، نهایت آنکه رنگ تشبیهی بخود گرفته است. همانطور که خود تشبیه نیز مجاز نیست. » (در باره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۴۹)

فرشیدورد، ابتدا استعاره را به دو نوع حقیقیه (مصرحه) و مکنیه تقسیم میکند. سپس از تعریف استعاره مصرحه، آنرا به دو شکل اصلی و تبعیه تقسیم میکند؛ استعاره مصرحه اصلی را به دو گروه: «اسم» و «گروه اسمی» و استعاره تبعیه را نیز به دو گروه «فعل» و «صفت» تقسیم بندی میکند.



۱-۳- استعاره مصرحه از نظر دستوری و ساختمانی در اشعار سیمین بهبهانی،

براساس الگوی فرشیدورد:

از نظر فرشیدورد، استعاره مصرحه از نظر بسامد، بیشتر شامل اسم و گروه اسمی میشود و تعداد کمی از استعارات مصرحه در شکل فعل و صفت وجود دارد. او مینویسد: «استعاره مصرحه از نظر دستوری، مانند هر مشبه به دیگر، بیشتر اسم یا گروه اسمی است، ولی فعل، صفت و جمله^۱ نیز گاهی استعاره میشوند. اگر لفظ استعاره، اسم یا گروه اسمی باشد، پیشینیان آن را استعاره اصلی نامیده‌اند و اگر فعل و صفت باشد آن را استعاره تبعیه گفته‌اند

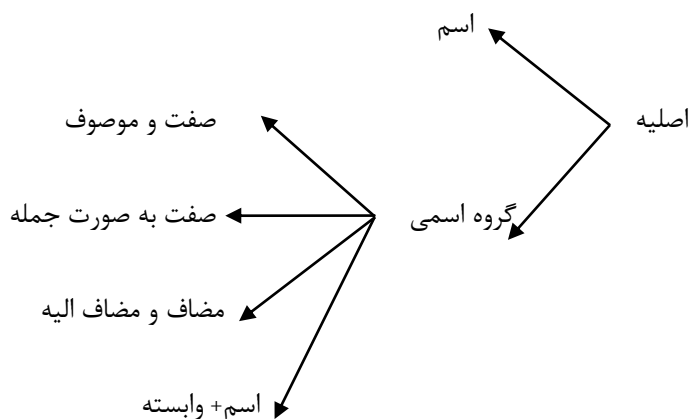
۱- جمله و بعضی از گروههای اسمی استعاری، با استعاره تمثیلیه یا استعاره مرکب پیشینیان، قابل انطباق است. (در باره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۴۹)

(در باره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۴۹)

۱-۱-۳- استعاره مصرحه اصلیه

استعاره اصلیه از نظر دستوری، اسم یا گروه اسمی است.
استعاره مصرحه اصلیه از نوع اسم: **الماس** قطره قطره شمردم در دکه کتابفروشی (۱۰۳۰)

استعاره مصرحه اصلیه از نوع گروه اسمی: نفرت و محبت بود/ انزجار و لذت بود/ با **غزال** خوش‌نقشی / مُرده در بیابانی (۸۴۷)



۱-۱-۳-۱- نقشهای دستوری استعاره مصرحه اصلیه

فرشیدورد به نقش دستوری استعاره مصرحه اصلیه، اشاره‌ای نکرده است، اما با تتبع در دیوان سیمین بهبهانی، برای این استعاره، نقشهای دستوری زیر یافت شد:

استعاره مصرحه اصلیه از نوع اسم، در نقش فاعل:

-از دو چشمم **جویی** از خون می‌رود (۲۷۷)

-بر سینه دستی نهادی / یعنی که / اینجا شرر هست (۱۰۰۰)

استعاره مصرحه اصلیه از نوع اسم، در نقش مسندالیهی:

-لرزان دو اختر بی‌نورش / زیر دو منحنی ابرو (۱۰۲۸)

استعاره اصلیه « دو اختر بی‌نور» در جایگاه مسندالیهی آمده است و قرینه این استعاره، جمله « زیر دو منحنی ابرو» است.

-ا بریشم پیچ‌پیچت / خاکسترافشان چرا شد؟ (۱۰۴۳)

استعاره مصرحه اصلیه از نوع اسم، در نقش مفعول:

خوشا به اعجاز ابری/ که زندگانی بیارد (۱۰۹۱)

«زندگانی» استعاره مصرحه اصلیه و در نقش مفعول به کار رفته است.

نه قبول خاطر من نیست/ میتوان شکست خط را (۱۱۴۶)

«خط» استعاره از «زندگی» است.

-مشکین غزال چشم سیه را / نزدیک خرس پیر نشاندم (۲۷)

-از هیچ باغ و هیچ گلستان / اینسن گل شکفته نچیدی (۲۷)

-باز کن، کان غنچه پژمرده را/ پایمال عشق کوتاهم کنی (۴۱)

بیارید مادر بسی خون ز چشم (۸۳)

استعاره مصرحه اصلیه از نوع اسم، در نقش متممی:

-بیشهزار خشونت/ خالی از شرری نیست (۱۱۲۱)

شاعر ابتدا خشونت را به بیشهزاری تشبیه کرده، سپس همین تشبیه (جمله) را قرینه برای

فهم استعاره «شرر» که در نقش متممی به کار رفته، قرار داده است.

-گویا که از گشت دوران/ بر آتش آمد زوالی (۱۰۴۳)

«آتش» استعاره مصرحه اصلیه، در معنای سرخی و زیبایی چهره و در نقش متممی آمده

است.

استعاره مصرحه اصلیه از نوع گروه اسمی:

استعاره اگر گروه اسمی باشد، ممکن است از صفت و موصوف، مضاف و مضاف الیه یا از اسم

و هر وابسته دیگر آن تشکیل شده باشد:

صفت و موصوف:

-این سلیمانی نگین تابناک/ این چنین در دست اهریمن نبود (۲۵۵)

«نگین تابناک سلیمانی» استعاره از همسر دوم برای اهریمن (مرد) است.

-عقاب آهنین پیکر/ ز بس که دوزخی اژدر/ فکنده ز آسمان بر سر/ زمین به جا نمیینیم (۱۱۰۴)

(۱۱۰۴)

-نازوی مغرور خم شد/ آن روی خندان دژم شد

در سلخ از آن بدر کامل/ حتی نداری هلالی (۱۰۴۳)

مضاف و مضاف الیه:

-چون شد ترا حیف و صد حیف/ بر لوح مرمر خط افتاد (۱۰۴۱)

اسم + وابسته:

-در میان این دو نقطه/ میزنی قدم به اجبار (۱۱۴۶)

«این دو نقطه» اسم و وابسته است که استعاره مصرحه اصلیه برای «مرگ و زندگی» قرار

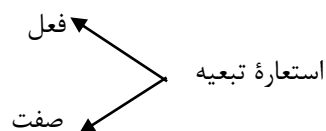
گرفته است.

یادت به هر شعر/ منظور من بود/ زین باغ پُر گل / منظر نکردی (۴۰۸)
ترکیب «زین باغ پر گل» اسم و وابسته‌ای است که در جایگاه استعاره اصلی برای اشعار شاعر
قرار گرفته است.

- یک باغ، لطف و گرمی و خوبی / از انگشت پای تا به سرش بود (۲۷)
ترکیب «یک باغ» در معنای استعاری «مقدار بسیار زیاد» به کار رفته است.

۲-۱-۳- استعاره مصرحه تبعیه

اگر استعاره، صفت یا فعل یا کلمه‌ای غیر از اسم باشد، استعاره تبعیه نامیده
میشود. بنابراین استعاره تبعیه بر دو قسم فعل و صفت، تقسیم میشود:



۱-۲-۱-۳- استعاره مصرحه تبعیه از نوع فعل:

- دلم، میوه شد، رسید (۹۹۷)

سیمین بهبهانی، ابتدا با تشبیه دل به میوه، اولین تصویر شاعرانه را ساخته و بعد با
استفاده از فعل «رسید» برای دل، استعاره تبعیه به کار برده است.

- گفتمی چرا نکشندم / زیرا هرآن که به کشتن / جسم مرا بتواند / شعر مرا نتواند (۱۱۳۷)
کاربرد فعل «کشتن» برای شعر، مجازی و در معنای «از رونق انداختن» به کار رفته و
استعاره تبعیه ساخته است.

- فسرد عشق و مُرد آتش / به سینه و شبستانم (۹۷۳)

افعال «فسردن» برای عشق و «مُردن» برای آتش، استعاره تبعیه و در معنای مجازی از
بین رفتن و خاموش شدن به کار رفته‌اند.

- ستاره‌ای که بخندد به شام تار، تویی (۴۶۰)

بهبهانی پس از تشبیه یار به ستاره، فعل «خندیدن» را در معنای مجازی «بی‌ارزش
دانستن» قرار داده و استعاره تبعیه ایجاد کرده است.

- تا نمیریم و گل کند خورشید / تا بمانیم و میوه آرد ماه (۴۰۴)

فعل « گل کردن» برای خورشید در معنای طلوع کردن و فعل « میوه آوردن» برای ماه در معنای تابش یا نمایان شدن، استعاره تبعیه است.

-مانده‌ای که چه؟ تا ببینی/ اوج فساد و تباهی/ دندان و شاخ آزمودن/ با خوکها، کرگدنها؟ (۱۰۸۴)

فعل « دندان و شاخ آزمودن» برای انسان در معنای استعاری و در نوع استعاره تبعیه فعلی به کار رفته است، از سوی دیگر خوکها و کرگدنها نیز استعاره اصلیه به شمار میروند.

-صدای کیست که میمیرد (۱۰۱۵)

-دل مرد و درو شعله رقصان غزل مُرد (۳۹۱)

فعل « مردن» برای « صدا» و «غزل» به صورت استعاری به کار رفته است و استعاره تبعیه فعلیه را ایجاد کرده است.

-بر ریشه‌ام تیشه مزن! / حیف است افتادن من (۱۰۵۹)

فعل «افتادن» برای انسان، بصورت استعاری به کار رفته و استعاره تبعیه ساخته است.

-هر چند ثمر نمی‌آرم / در کام شکر نمی‌بارم / بگذار درخت رنگینی / پُر خوشه ارغوان باشم (۱۰۰۷)

فعل « ثمر آوردن» برای انسان، از نوع استعاره مصرحه تبعیه است.

غروری در جبینت میدرخشد / نگاهت را فروغی از امید است (۴۳)

فعل «درخشیدن» برای «غرور» به صورت استعاری به کار رفته است.

-در درونم آتش پنهان فسرد (۲۷۷)

فعل «فسردن» در معنای استعاری: خاموش شدن به کار رفته است و آتش پنهان نیز استعاره اصلیه از عشق است.

-وه که دیگر نغمه‌هایم زنده نیست (۲۷۸)

کاربرد فعل «زنده بودن» برای «نغمه» استعاره تبعیه ایجاد کرده است.

-عمر می‌رود به تلخی / پیر میشوم ، چرا نه (۱۱۴۵)

هر اتفاقی چشمه‌ای بود / از هر کناری چشم بگشود (۱۱۴۴)

۲-۱-۳- استعاره مصرحه تبعیه از نوع صفت:

هیچ‌گاه نمیتوان دوصفت را به هم تشبیه کرد، اما میتوان یک صفت را استعاره برای صفت دیگر قرار داد؛ مانند «تلخ» و «سیاه» در گروه: «غم تلخ» و «فقر سیاه» که به ترتیب به معنای ناراحت کننده و شدید است.

-من، در این نقش و نگار دلفریب / راز تلخ زندگانی دیده‌ام (۵۳)

کاربرد صفت «تلخ» برای «راز» از نوع استعاره تبعیه است.

-مستی او رنگ درد و تلخی غم داشت. (۵۷)

صفت «تلخی» برای غم، استعاره تبعیه و در معنای «ناراحت کننده» به کار رفته است.

-بده آن قوطی سرخاب مرا / تا زخم رنگ به بیرنگی خویش (۲۱)

صفت «بیرنگی» برای خود شاعر، استعاره تبعیه و در معنای «بی‌تعلقی و وارستگی» به کار رفته است.

-با قهر چه میکشی مرا / من گشته مهربانیم (۱۱۴۰)

صفت «گشته» در معنای: مشتاق، استعاره تبعیه ایجاد کرده است.

مست است و ملنگ و بی‌خبر / از دست و دل خزانی‌ام (۱۱۴۰)

صفت «خزان» در بیت فوق برای دل، در معنای مجازی فرسوده و پیر به کار رفته است.

و با نفرتی غلیظ / نگاه به روزی دگر کنم (۱۱۱۶)

صفت «غلیظ» استعاره تبعیه و در معنای فراوان به کار رفته است.

-خشکم کنون - و نمیدانم / کز چوب خشک چه میسازی (۱۱۱۸)

صفت «خشک» برای انسان، در معنای مجازی افسرده و بی‌طراوت، به کار رفته و استعاره تبعیه ساخته است. «چوب خشک» نیز استعاره مصرحه اصلیه است.

-بده آن روغن، تا تازه کنم / چهر پژمرده ز دلتنگی خویش (۲۱)

-دیده‌ام آن طفل کارآموز را / با رخ در کودکی پژمرده‌اش (۵۴)

صفت «پژمرده» برای چهره و رخ، در معنای استعاری به کار رفته است.

-همنفس، همنفس، مشو نزدیک / خنجرم، آبداده از زهرم (۲۹)

صفت «آبداده از زهر» برای انسان، استعاره تبعیه است.

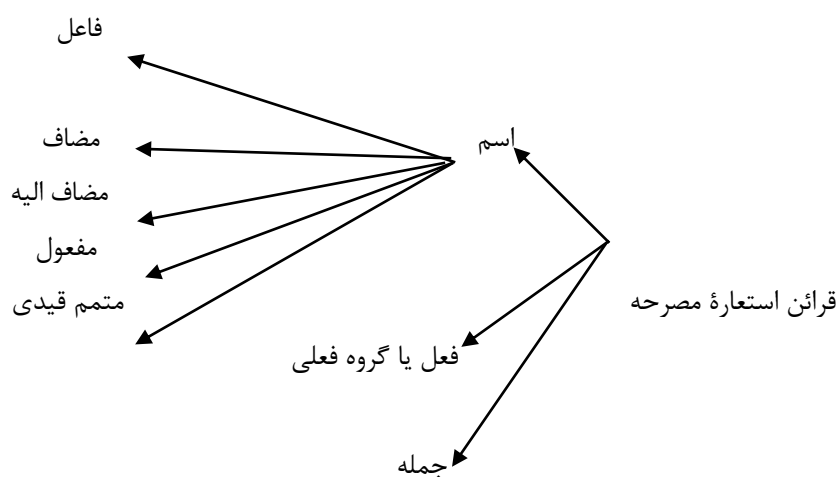
در بسیاری از موارد، صفتی که به صورت مجاز و استعاره به کار میرود، به موصوف خود رنگ تشبیهی میدهد و فعلی که استعاره باشد نیز به مسندالیه یا یکی از متعلقات خود چنین رنگی میبخشد و آنها را بدل به استعاره مکنیه میکند. (درباره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد،

ج ۲: ۴۵۱)

۳-۲-۱-۳-قرائن استعاره مصرحه

فرشیدورد به قرائن استعاره مصرحه اشاره‌ای نکرده است و تنها قرائن استعاره مکنیه را برشمرده است. اما با بررسی اشعار سیمین بهبانی در خصوص قرائن استعاره مصرحه، الگوی زیر را میتوان ترسیم کرد:

نمودار قرائن استعاره مصرحه



قرینه استعاره مصرحه به صورت اسم در نقش فاعل:

فلک با صد هزاران میخ نوری / نوشته بر کتیبه شرح دوری (۲۸۵)
«میخ نوری» و «کتیبه» به ترتیب استعاره مصرحه از ستارگان و آسمان هستند که قرینه «فلک» برای شناسایی آنها و در نقش فاعلی آمده است.

قرینه استعاره مصرحه به صورت اسم در نقش مضاف:

آهوی دستهایت در سبزه زار زلفم/ هرگز نشان نبیند از آهوان دیگر (۴۴۸)
«آهو» استعاره از «رقیب» یا «دست رقیب» است و قرینه آن به صورت مضاف: «آهوی دست» آمده است.

قرینه استعاره مصرحه به صورت اسم در نقش مضاف الیه:

غنچه شاداب من، بی رنگ شد (۲۷۷)
ضمیر «من» در نقش اضافی، قرینه استعاره اصلی «غنچه» به کار رفته است.
- که خویشان گمگشته پنداشتند/ که آن نوگل تازه برباد رفت (۸۳)
قرینه استعاره مصرحه به صورت اسم در نقش متمم قیدی:
عاج نازک انگشت من / پشت جمجمه میخاردم/ تا کلاف گره خورده را/ رشته رشت ز هم واکنم (۹۱۹)

«کلاف گره خورده» استعاره از افکار و رویاهاست که قرینه آن به صورت متمم قیدی:

۱- در نمونه‌ها، استعاره‌ها با علامت تیره و قرائن با خط تیره مشخص شده‌اند.

«پشت جمجمه» آمده است.

- کسی که در سینه، خور شید / در آستین، ماه دارد / به خاک ویرانه‌ها / سبک قدم میگذارد (۱۰۹۱)

ترکیبات «در سینه» و «در آستین» به عنوان متمم قیدی، به عنوان قرینه برای استعاره اصلی «خورشید» و «ماه» به کار رفته‌اند.

- هزار چشمه بگشاید / ز چشم تر، کبوتر جان (۱۰۱۹)

«چشمه» استعاره برای اشک شدید است و قرینه آن «چشم تر» است که در جایگاه متممی آمده است.

قرینه استعاره مصرحه در نقش فعل :

*باز کن تا آن غنچه پژمرده را / پایمال عشق کوتاهم کنی (۴۱)

«غنچه پژمرده» استعاره از «لب» و فعل «باز کن» قرینه این استعاره است، اگرچه میتوان صفت «پژمرده» را نیز قرینه دیگر دانست که خود نوعی استعاره تبعیه (از نوع صفت) محسوب میشود.

قرینه استعاره مصرحه به صورت جمله :

- دل را برابر یاران / چون گل به هدیه نهادم

دیوانه آن که به تهمت / خون از گلم بچکاند (۱۱۳۶)

در بیت اول، دل را به گل تشبیه کرده است و در بیت دوم، با حذف مشبه (دل) «گل» را استعاره قرار داده است. قرینه‌ای که شنونده را به معنای استعاره هدایت میکند همان بیت نخست است.

- صد بوسه دارم و یک لب / کو آنکه غنچه بچیند (۱۱۳۲)

«غنچه» استعاره مصرحه اصلی است و قرینه آن جمله پیشین است.

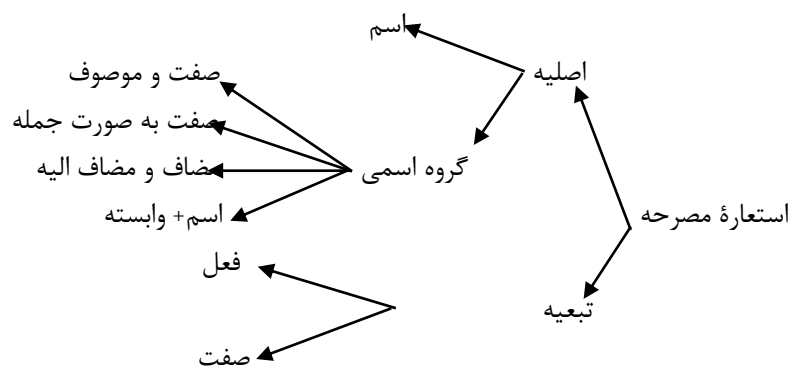
استعاره مصرحه تبعیه از نوع فعل و صفت:

این نوع را فرشیدورد در الگوی خود نیاورده است، ولی در اشعار بهبهانی موارد یافت شد که در آن هم فعل و هم صفت، استعاره تبعیه قرار گرفته‌اند:

در انتظار عشق بودم / اوهام رنگینم شتابان (۱۱۴۴)

کاربرد صفت «رنگین» برای اوهام، استعاره تبعیه از نوع صفت و کاربرد فعل «شتابان بودن» نیز استعاره تبعیه از نوع فعل ایجاد کرده است.

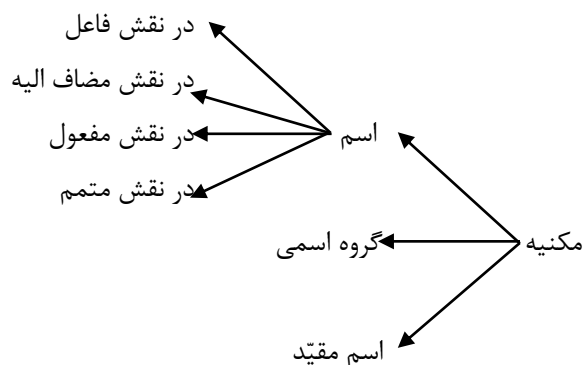
نمودار الگوی نقشهای دستوری استعاره مصرحه از منظر خسرو فرشیدورد



۳-۲- استعارهٔ مکنیه از نظر دستوری و ساختمانی در اشعار سیمین بهبهانی،

براساس الگوی فرشیدورد:

آنچه استعارهٔ مکنیه میشود به سه شکل اسم، گروه اسمی و اسم مقید به کار میرود:



۳-۲-۱- استعارهٔ مکنیه به صورت اسم:

- هر **اتفاقی** چشمه‌ای بود/ از هر کناری چشم بگشود (۱۱۴۴)
«اتفاق» اسمی است که در جمله با فعل انسانی «چشم گشودن» به صورت استعارهٔ مکنیه ذکر شده است.

- یا **عقل** تقوا پیشه را، از عشق میدوزم کفن (۳۵۲)

- نشسته در رخم سرخم / **املاقات** جان شکارت (۷۸۰)

- **مرداب** چشم خیره بیهوده پای ما (۵۳۰)

- تا **عشق** سوی من آمد، تنها ز ترس ترسیدم (۱۰۱۷)

- **سراب** هیچ نمیداند، که چگونه حوصله می‌آری (۹۶۹)

۱-۲-۳-نقشهای دستوری استعارهٔ مکنیه در شکل اسم

استعارهٔ مکنیه‌ای که به صورت اسم آمده است، در جمله مثل سایر اسما به کار میرود، یعنی فاعل، مضاف الیه و مفعول میشود.

استعارهٔ مکنیه به صورت اسم در نقش فاعل:

- خورشید رقص خواهد کرد / از بعد سوگواری؟ (۱۱۲۴)
- سمندر عاشق / نشسته بر آتش / قلندر فارغ / زبود و نبود است (۶۳۲)
- در پهن دشت خاطر اندوه بار من / برفی به هم فشرده و زیبا نشسته است (۱۲۹)
- باد برآشف و هو کشید، شاخه دعا کرد و سایه رقص (۹۵۳)
- دریا به زمزمهٔ آتش، چون گاهواره دهد تابش (۸۷۶)
- مگو سخن ز بیماری، که شعر تندرستت را، به جنگ نادرستیها، شهامت است و پروا نیست (۱۰۳۸)
- بر گذار سینه برفی، آفتاب بوسه می‌زد. (۹۱۷)

استعارهٔ مکنیه به صورت اسم در نقش مضاف الیه:

- ای خفتگان در این دل شب / با ناله‌های او چه کنم؟ (۱۱۱۳)
- پرواز دل ، ولی به خدا ، جز در هوای بام تو نیست (۹۲۷)
- بر میکشد که بلرزاند ، قلب گرفتهٔ روزن را ...
- وقتی که باد به هم می‌زد ، پلک گشودهٔ روزن را (۹۴۷)
- سحر به دامن یادت ، سرشک من آویخت (۲۰۲)

استعارهٔ مکنیه به صورت اسم در نقش مفعول:

عشق یغماگر خود را به دل ما بفرست (۱۸۰)

استعارهٔ مکنیه به صورت اسم در نقش متمم:

- دریچه که روشن شد / امید گرم دارم / ز کتری جوشانی / که زمزمه‌گر مانده (۱۰۷۴)
- واژهٔ «کتری» در نقش متممی و با قرینهٔ «زمزمه‌گری» استعارهٔ مکنیه واقع شده است.
- در زیر چادری از ابر / با آفتاب خوابیدم / خندید و گفت: «میسوزی.» / گفتم: «چه باک؟» و خندیدم. (۱۰۱۷)
- «آفتاب» استعارهٔ مکنیه‌ای است که در نقش متممی آمده است و قرینهٔ آن

افعال «خندیدن»، «خوابیدن» و «گفتن» است.
در دیده زودباور/ تصویر یاران کشیدم (۱۰۶۶)
جمله، صفت، فعل و کلمات دیگری که استعاره مکنیه شوند در اشعار سیمین بهبهانی دیده نشد.

۲-۲-۳- استعاره مکنیه به صورت گروه اسمی:

اسم و گروه اسمی از لحاظ ساختمانی، نشانه‌هایی دارد، مانند: حرف اضافه، عددهای اصلی، هر، پسوندهای جمع، پسوند نکره، وزنهای خاص کلمات عربی و... (گفتارهایی درباره دستور زبان، فرشیدورد: ۲۰۹) استعمال اسم غیر مقیدی که استعاره مکنیه شود در زبان فراوان است ولی گروه اسمی و اسم مقید نیز گاهی استعاره مکنیه میشود.
-الا منگوله ابریشم من ، چو در پرده در وثاقم محرم من (۸۸۰)
-دوازده چشمه خون، دویده بر پیرهن (۹۷۱)

۳-۲-۳- استعاره مکنیه به صورت اسم مقید:

-صفحه عتیقه، بگو هان، زنخدای خانه کجا شد، کز رخت غبار بگیرد، از دلت ملال براند (۸۹۰)

-این ساز پرشکایت من / یک لحظه بی‌زبان نشود (۱۱۱۳)

-خیال نازک من خوش خوش / به سوی دنج تو میراند (۱۰۱۶)

-بر لوح ساده دل دیر آشنای من / رنگ هزار باغ و بهار آفریده بود (۳۴۹)

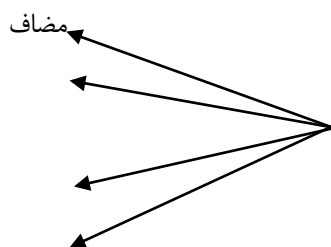
-در سرسودا فروش ما، خماری هست هست (۴۳۱)

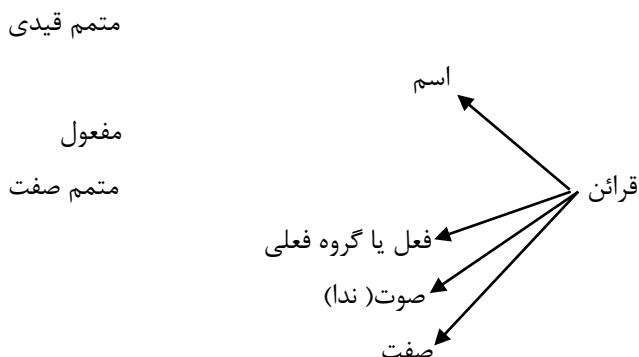
-به هم عنانی باد سبک عنان چو برمرگ ریخته یک دم سبک سری خواهم (۳۱۲)

۴-۲-۳- قرائن و لوازم استعاره مکنیه

استعاره در کلام قرینه میخواهد، قرینه‌های استعاره مکنیه را میتوان لوازم آن نامید. برای فهمیدن این که کلمه ای در معنای اصلی خود به کار نرفته یا به عبارتی برای یافتن استعاره همیشه نشانه ای وجود دارد که از آن با عنوان «قرینه» یاد میشود. قرینه استعاره مکنیه بیشتر استعاره حقیقیه است جز در صورت ندا.

نمودار قرائن استعاره مکنیه





قرائن و لوازم استعاره مکنیه از لحاظ دستوری شامل موارد زیر است:

اسم

- ای کاش عشق تند حسودم (۱۰۳)

- این ساز پرشکایت من / یک لحظه بی‌زبان نشود (۱۱۱۳)

- سوی چمن نیشتر آرید ، چشم گل از کاسه برآرید (۷۴۸)

- اسمی که قرینه استعاره مکنیه میشود، از نظر دستوری این حالات را دارد:

مضاف

مضاف به اسمی میشود که استعاره شده است مانند دست روزگار ، پنجه مرگ . این گونه اضافه‌ها را که در کتابهای دستور، اضافه استعاری نامیده‌اند یکی از اقسام پر استعمال استعاره مکنیه است. اضافه استعاری شاخه ای از استعاره مکنیه یا میتوان گفت خود استعاره مکنیه ای است که یکی از ویژگیهای مشابه به، به مشبه اضافه میشود. به عبارتی دیگر یکی از ویژگیهای انسان (مشبه به) برای مشبه (غیر انسان) فرض میشود .

- به پای شعر میپویی / مگو که پای پویا نیست /...به پای دل دلالت کن / که پای تن توانا نیست (۱۰۳۸)

- تعبیر خواب شکفتن / در مغز هسته تبه شد (۱۰۵۵)

- انگشت غم بر در زد (۱۰۳۴)

- به هرکجا روم از دست غم پناهی نیست (۲۶۷)

بر گیسوان من و شب / از بوسه مانده نشانی (۱۱۳۰)

گاه بین مضاف و مضاف الیه، جدایی افتاده است:

گسسته بید را گیسو شکسته سرو را زانو (۱۰۳۶)

- دل را میان مشت، که آیا افشرده است / که چو نان انار سرخ ، ز رگه‌اش خون چکید؟

(۹۹۸)

گاهی مضاف مقید است:

یا دامن محبت پاکِی، پناه نیست (۲۶۶)

متمم قیدی

«متمم قیدی از حرف اضافه و اسم یا گروه اسمی ساخته میشود، مانند: در خانه، با کمال احترام» (گفتارهایی دربارهٔ دستور زبان، فرشیدورد: ۴۶)

مردمک را شسته هر دم، اشک باران وارما (۴۴۱)

ز خشم چرخیده در سرش / هزار زنبور آتشین / به قهر پیچیده برتنش (۸۵۵)

- قلم به کف، عطارد من، که ظلم را رقم نزدی ... که دم ز بیش و کم نزدی (۱۰۰۹)

مفعول

- چندی، دلا، صبوری کن / تا صبح چهره بنماید (۱۰۷۹)

واژه «چهره» در نقش مفعولی، قرینهٔ استعارهٔ مکنیه (صبح) واقع شده است.

چو بر که از دل صافم فروغ عشق بجوی (۲۴۵)

خوش رقصهای کوکی ما را نگاه کن / این تکسوارهای مقوا سرشت را (۴۷۳)

- خورشید آغوش آتشین را بر من گشود سر تا پا (۱۰۱۷)

- غم کتان لطیفش را، میان دخمه بیوساند (۱۰۱۶)

متمم صفت

- چه برف شیشه مانندی / چه برف سخت پیوندی (۹۷۳)

- کاین شمع دلفریب ز چشم تو سوگرفت (۲۱۲)

- خورشید مگر گوشه این ظلمت کوراست / بر پهنه این آبی پاکیزه مرطوب (۴۹۶)

- دل رنگ و بو پسندت چه کند بهار ما را (۳۱۰)

- با دو دیدهٔ چرخان، ساعتم، پسری جوان است ... بر دو پای فلزی خود، ایستاده به استواری

، صولت عضلات سختش، در صلابت ساق و ران است. (۹۹۱)

فعل یا گروه فعلی:

قرائن و لوازم استعارهٔ مکنیه به صورت فعل:

- اشک نه، آن غرور شکسته / بی صدا گشته بیرون ز روزن / پیش من یک به یک فاش می کرد /

آن چه دختر نمی گفت با من (۶۴)

فعل «فاش کردن» قرینه‌ای است که «اشک» را در جایگاه استعارهٔ مکنیه قرار داده است.
- بر سرشکم، درد و غم می‌بست راه (۶۰)
فعل «راه بستن» قرینه‌ای است که شنونده را متوجهٔ کاربرد استعاری برای درد و غم شده‌است.

- آن دوستی، نشکفته پژمرد / وان میوهٔ نارس چیده آمد (۱۰۲۱)
«دوستی» استعارهٔ مکنیه‌ای است که قرینهٔ آن دو فعل «نشکفته (شد)» و «پژمرد» هستند.
ترکیب «میوهٔ نارس» نیز، خود استعارهٔ مصرحهٔ اصلیه برای «دوستی» است.

- عمر می‌رود به تلخی / پیر میشوم چرا نه (۱۱۴۵)
«عمر» استعارهٔ مکنیه واقع شده است و قرینهٔ آن فعل «پیر شدن» است.
- تمام دلم، دو ست داردت / تمام تنم، خواستار تو ست / بیا و به چشمم قدم گذار / که این همه در انتظار تو ست (۱۱۳۴)

کاربرد افعال «دوست داشتن»، «خواستار بودن» و «در انتظار بودن» به ترتیب برای دل، تن و چشم، موجب ایجاد استعارهٔ مکنیه شده‌اند.

- اندیشه جفت صبا می‌شد / در باغ گل به سبکتازی (۱۱۱۸)
قرینهٔ فعلی: «جفت صبا شدن» و «سبکتازی» اندیشه را در جایگاه استعارهٔ مکنیه قرار داده است.

- بلور ماه میخواند / ز پاکی دلت شعری / زلال آب میگیرد / ز شعر روشنت وامی (۱۰۳۷)
افعال «شعر خواندن» و «وام گرفتن» قرینه‌هایی هستند که باعث ایجاد استعارهٔ مکنیه برای «ماه» و «آب» شده‌اند.

- که هی سحر از پشت شیشه‌ها / دهن کجی آفتاب را / ببینم و با نفرتی غلیظ / نگاه به روزی دگر کنم (۱۱۱۶)

- آرزویی همچو نقشی نیمه‌رنگ / سرکشید و جان گرفت و زنده شد (۴۴)
ای شرمگین نگاه غم آلود! / پیوسته در گریز چرایی؟ / با خندهٔ شکفته ز مهرم / پیوسته در ستیز چرایی (۴۷)

- بر آب برکه چین و شکن افتاد / دامن بر او کشید نسیمی سرد (۵۰)

- ای آسمان تیره که اینسان گرفته ای (۱۵۵)

- که نازک خاطر رنجید و آزرده (۱۳۴)

- این همت پر بسته، رها گشت و نزد بال (۴۵۴)

- موج مهتاب آن غبار سفید / اندرین راز سبز، راه نیافت (۱۹۰)

- فسرد عشق و مُرد آتش (۹۷۳)

قرائن و لوازم استعارهٔ مکنیه به صورت گروه فعلی:

مراد از گروه فعلی، فعل و وابسته‌های آن از قبیل مفعول، قید، متمم قیدی و مکمل است.

-به غیر هوای تو در سرم/ زمین و زمان پای در هواست(۱۱۳۹)

گروه فعلی «پا در هوا بودن» قرینه‌ای است که موجب به وجود آمدن استعارهٔ مکنیه در زمین و زمان شده‌است.

-حیران، نظر دارد به کارم / بیدی که می‌لرزد ز هر باد(۱۱۴۳)

قرینهٔ «حیران، به کار نظر داشتن»، قید، فعل و متمم قیدی است که «بید» را در جایگاه استعارهٔ مکنیه قرار داده است.

-با پلک نیمه باز امشب/ خیل سیاه مژگانم/ نخها کشیده در سوزن/ از جنس خواب و بیداری(۱۱۱۴)

گروه فعلی «نخ در سوزن کشیدن» قرینه‌ای است که موجب ایجاد استعارهٔ مکنیه برای مژگان شده‌است.

-آن دم که رخ بیارایی/ خورشید رخ بیاراید(۱۰۸۰)

فعل و وابستهٔ آن، مفعول: «رخ آرایی» با تشکیل گروه فعلی، خورشید را در جایگاه استعارهٔ مکنیه قرار داده است.

-سرشک ما دانه‌دانه/ گذشته را می‌شمارد(۱۰۹۱)

فعل و وابستهٔ آن (گذشته) با تشکیل گروه فعلی، سرشک را در جایگاه استعارهٔ مکنیه قرار داده‌است.

-ترسم که از نسیم نگاهی/ بر واژه‌ها حریر نپوشی (۱۰۳۰)

گروه فعلی «حریر پوشاندن» قرینه‌ای است که باعث ایجاد استعارهٔ مکنیه برای «واژه‌ها» شده‌است؛ از سوی دیگر در همین قرینه نیز، «حریر» استعارهٔ مصرحهٔ اصلیه است.

-سینه با سکوت و سکون/ بر خزان گشوده دری(۱۰۷۱)

گروه فعلی «بر خزان در گشودن» قرینهٔ استعارهٔ مکنیه برای سینه آمده‌است.

-فریاد، پر نگشاید/ در آسمانهٔ سنگی (۱۰۵۵)

گروه فعلی «پر گشودن» برای فریاد به کار رفته است و استعارهٔ مکنیه ایجاد کرده است.

-بلا، مهیب و وحشت‌زا/ اگرچه تند میراند/ بگو عنان بگرداند/ کزو تو را محابا نیست(۱۰۳۸)

واژهٔ «بلا» با کمک قرینه‌های «تند راندن» و «عنان گرداندن» که گروه فعلی محسوب میشوند، در جایگاه استعارهٔ مکنیه قرار گرفته است.

-ماه که یک هفته پیش، مریم دوشیزه بود / دل به کدامین فریب، بسته که آبستن

است (۷۷۳)

- دل خسته مرا نماندش نفس دگر؛ ز بس که در ففس تپید (۹۹۸)

تاب رسوایی ندارد این دل تقوا فروش (۴۴۰)

- کاین سیه کاری به موی نقره افشان میکنم (۵۴۶)

- شبم آجین سینه تو / میزند بوسه بر خنکا (۱۰۵۷)

- (آفتاب) دستش چه شعله ای می‌زد، چشمش چه آتشی می‌ریخت (۱۰۱۷)

وقتی قرینه، فعل یا گروه فعلی باشد، اسمی که استعاره است، بیشتر در نقش فاعل فعل به کار میرود:

- شب در سحر حل می‌شد. (۱۰۱۱)

صوت ندا

صوتها یا پسوندهای ندا، چون در مورد خطاب به انسان به کار میروند اگر با غیر جانداران بیایند؛ آن را در حکم انسانی قرار میدهند که طرف خطاب و گفتگو است، بنابراین منادی، استعاره مکنیه میشود:

- ای چتر پیچک پر گل / با عطر زرد و سپیدت / کو راه چاره که ما را / در سایهات بنشانی (۱۱۳۱)

- ای اصفهان، ای اصفهان، داد (۱۱۴۲)

- ای کنیزک مطبخ زاد / ای خرابه دودآباد (۵۳۹)

- ای خامه‌های لاغرتان، ساقه‌های خشک (۴۳۱)

- ای جویبار غزلخوان / جاری به پای که بودی؟ / در خواب‌های جوانی / (۱۰۶۱)

- آه ای دل تهی دستم / مهمان که میرسد از راه (۸۲۴)

گاهی صوت ندا از جمله حذف شده است و قرینه در واقع، صوت ندای محذوف است:

- بهار! باز هم سبزی؟ / چرا تو را نمیبینم (۱۱۰۴)

به عبارت دیگر، اگر غیر جانداري بدون صوت یا پسوند ندا نیز منادی گردد ممکن است استعاره مکنیه شود.

- شکسته بال و خونین پر بپر، بپر کبوتر جان (۱۰۱۸)

بنابراین اصولاً اسم غیر جانداري که منادی گردد خواه با صوت و پسوند ندا بیاید و خواه مجرد از اینها باشد ممکن است استعاره مکنیه شود.

گاه صوت ندا و صفت هر دو از قرائن هستند:

- نام تو ای شکفته گل کوچه گرد چيست (۲۶۴)

-من تشنه شتاب زده / ای چشمه سار زمزمه گر (۷۷۵)

گاه صوت ندا و فعل و گروه فعلی از قرائن هستند:

-ای اشک بی بهای من ، غلتیده زیر پای من

دیگر نمیپسندمت، از چشمم اوفتاده ای (۹۹۴)

صفت

صفت‌هایی که به معنی مجازی و استعاری به کار میروند به موصوف نیز رنگ استعاره مکنیه میدهند مانند سیاه، شکسته، تلخ، بازیگر و بیمار در این گروهها: فقر سیاه، دل شکسته، غم تلخ، چرخ بازیگر، چشم بیمار که نشانه آن است که فقر و دل به شیء محسوس و غم به خوردنی یا آشامیدنی و چرخ و چشم به انسان تشبیه شده است. (درباره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۵۴)

-ای جویبار غزلخوان / جاری به پای که بودی؟ (۱۰۶۱)

صفت «غزلخوان» قرینه‌ای است که موجب ایجاد استعاره مکنیه برای جویبار شده است.

-با نخلهای سترون / با تاکهای عقیم / جز غمگانه چه گوید / نجوای نور و نسیم (۱۰۶۳)

نسبت دادن صفات «سترون» و «عقیم» برای «نخل» و «تاک» موجب ایجاد استعاره مکنیه شده است. همچنین سخن گفتن نور و نسیم نیز استعاره مکنیه ساخته است.

-در سیاهی شب نومیدان / یک چراغ ساده نمیبینم / ماه ایستاده به بامی نه / شمع اوفتاده نمیبینم (۱۱۰۶)

در تصویر بیت فوق، شاعر با کاربرد صفات: «نومید»، «ساده»، «ایستاده» و «اوفتاده» برای عناصر شب، استعاره مکنیه ایجاد کرده و فضایی سراسر تاریک را خلق کرده است.

-در انتظار عشق بودم / اوهام رنگینم شتابان (۱۱۴۴)

در نمونه فوق، دو صفت «رنگین» و «شتابان» به عنوان قرینه استعاره مکنیه برای «اوهام» آمده‌اند. البته میتوان صفت «رنگین» را در معنی: «گوناگون» نوعی استعاره تبعیه برای اوهام دانست.

-ز خانه چون توانم زد / به سوی گلشنی گامی / که از تگرگ سنگین دل / نامانده با گلی جامی (۱۰۳۶)

صفت «سنگین دل» قرینه استعاره مکنیه برای تگرگ واقع شده است و «جام» نیز استعاره مصرحه از نوع اصلیه است.

-زلف سیه‌کار من / بس که گرفتار سوخت / توده خاکسترش / ماند و خریدار نیست (۳۹۵)

صفت «سیه‌کاری» برای زلف، موجب ایجاد استعاره مکنیه شده است.

-آسمان شد ابری و غمگین و تار / باز خشم آسمان کینه‌توز (۲۵۹)

-سرو سبز شکیب آموز (۵۳۸)

-اصرار مودی کشفی / چون یاد رفته ز خاطر (۵۶۹)

-صدها فروغ دروغین / چون شمع کوچک مسکین (۵۶۹)

-در پس آن قلعه‌های نیل فام / شام بهت آلود می‌آید فرود (۱۴۶)

-در ژرفی نگاه خموشت نشسته ام (۳۲۷)

-چون آن سخن تلخ که ناگاه شبی رفت (۲۳۲)

-در سکوت احترام انگیز شام / بانگ جان بخش اذان آید به گوش (۱۴۷)

-پدرخواند افسانه درد را / ز چشمان افسانه پرداز او (۸۵)

صفت و فعلی که قرینه و نشانه استعاره مکنیه باشد، معمولاً خود استعاره حقیقیه است. «بعضی از اسمهایی که قرینه استعاره‌اند خود استعاره مکنیه به شمار می‌روند مانند خنده در خنده جام می؛ زیرا خنده خود استعاره حقیقیه برای دهن باز جام و جام نیز استعاره مکنیه است برای انسان. بنابراین استعاره مکنیه غالباً با استعاره حقیقیه توأم است.» (در باره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۵۴)

-کجا شد آن دل خوش باور من (۱۱۶)

خوش باوری برای دل، استعاره مکنیه و برای انسان حقیقی است.

مشبه به در استعاره مکنیه در بیشتر موارد انسان و جاندار است و کمتر غیر انسان و غیر جاندار است؛ بنابراین اینگونه استعاره‌ها نوعی شخصیت بخشیدن به غیر جانداران است که فرنگیها آن را *personnification* می‌گویند و ما بهتر است آن را شخصیت بخشی نامیم. (در باره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۵۴)

تشخیص را میتوان یکی از شاخه‌های فرعی استعاره دانست. قدما آن را استعاره‌ی مکنیه می‌نامیدند. آنجا که شاعر با نیروی تخیل خویش به عناصر بی‌جان جان می‌بخشد، یا رفتار و گفتار موجود جاندار را به جمادات و ... نسبت میدهد، انسان‌انگاری کرده است.

به استعاره‌ای که مستعار منه محذوف آن آدمی باشد، یعنی به چیز جاندار شخصیت داده شود یا از روی تسامح و تساهل چیز بی‌جان، جاندار به شمار آید، آن را در اصطلاح، تشخیص یا *Personification* یا انسان‌وارگی گویند. «در شعر و مخصوصاً در غزل بسیاری از اعضا یا اشیا یا به طور کلی موجودات فاقد اراده دارای فردیت و استقلال می‌گردند و به رفتار انسانی دست می‌زنند؛ مثلاً ممکن است اشک، دل، گیسو، ابرو و نظایر آن مستقلاً اعمالی انجام دهند» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۶۱).

در کتب بلاغت سنتی نیز، آرایه‌های به نام «تشخیص» به این معنی که امروزه از آن مد

نظر داریم یافت نمیشود این کتب، آرایه‌ی تشخیص را در بحث استعاره‌ی مکنیه مورد بررسی قرار داده‌اند. فرهنگ اصطلاحات ادبی، تشخیص را اعطای شخصیت و تجسد به برخی از صفات و اسناد توانایی‌هایی بشری به اشیا بی‌جان تعریف کرده است (Guddon, 1984: 501). در زبان فارسی، آرایه‌ی تشخیص یا پرسونیفیکاسیون را با توسع به استعاره‌ی مکنیه‌ی میگویند که مشابه به آن انسان و جاندار باشد که به معنی مطلق زندگی بخشیدن به اشیا بی‌جان است.

«هر گاه از ارکان تشبیه فقط «مشبه» ذکر شود، به آن استعاره مکنیه می‌گویند که در این صورت استعاره قرینه لازم دارد و این قرینه معمولاً چیزی از لوازم مشبه به است.» (معانی و بیان، احمد نژاد: ۵۴)

شفیعی کدکنی در این باره مینویسد: «یکی از زیباترین صور خیال در شعر، تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بی‌جان طبیعت میکند و از رهگذر نیروی تخیل خویش به آنها حرکت و جنبش میبخشد. در نتیجه هنگامی که از دریچه چشم وی به اشیا و طبیعت مینگریم همه چیز در برابر ما سرشار از حرکت و حیات است. این مسئله ویژه شعر نیست، در بسیاری از تعبیرات مردم عادی نیز میتوان نشانه‌های این گونه تصرف در طبیعت و اشیا را جستجو کرد. برخی از شاعران به مسئله‌ی تشخیص بیش از دیگران پرداخته‌اند و این نکته سبب شده است که در شعر آنها وصفها با حرکت و حیات بیشتری همراه باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۴۹).

نمونه‌های تشخیص هم ارزش نیستند از نظر کاربرد دو نوع کلی دارند، ادبی و هنری متداول و روزمره. مثلاً اگر دو پدیده بیجان با یکدیگر صحبت کنند یا یک پدیده بیجان با انسان صحبت کند مسلماً میزان فعال سازی و جان بخشی این دو مورد یکسان نیست. برای مثال یک بار طبق سنت الهی میتوان به بلبل در کنار گل شخصیت انسانی بخشید و بار دیگر بلبل را تبدیل به رمزی از صوفیان نظر باز کرد. برخی از ویژگیهای تشخیص عبارتند از: تشخیص فشرده شامل ترکیبهای اضافی و وصفی که یک جزء آن از ملایمات انسان و جزء دیگر از غیر انسان انتخاب میشود. تشخیص با محوریت صفت یکی از نقشهای شاعرانه صفت، جان دادن به بی‌جانهاست، شاعر با آوردن این گونه صفات که اختصاص به انسان و جانداران دارد به ابر و باد و گل و ... جان میدهد (دستور امروز، فرشیدورد: ۸۵۵)

فرشیدورد، دادن جان به بی‌جانها را از نقشهای شاعرانه صفت میدانند. او میگوید: «یکی از نقشهای شاعرانه صفت، جان دادن به بی‌جانهاست؛ شاعر با آوردن این گونه صفات که اختصاص به انسان و جانداران دارد، به ابر و باد و گل و ... جان میدهد» (درباره ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۸۵۵).

در اشعار سیمین بهبهانی، مشبه به بیشتر استعارهای مکنیه، از نوع انسانی و در نتیجه

دارای تشخیص هستند:

- آن دم که رخ بیارایی، خورشید رخ بیاراید (۱۰۸۰)

«در استعارهٔ مکنیه، مشبه به غیر انسان هم میتواند باشد؛ از این قبیل است پارچه، خانه، آشامیدنی، خوردنی، آتشدان، کشتزار، درخت و غیره. از این میان خانه و گیاه بیش از امور دیگر در ادبیات فارسی مشبه شده است. از این بحث به طور کلی میتوان نتیجه گرفت که مشبه به در استعارهٔ مکنیه برخلاف تشبیه و استعارهٔ حقیقیه محدود است و بیشتر انسان و حیوان و درخت و خانه است. (دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۵۴)

- پرواز نبض بود به اوج، جایی که قله بود رسید (۷۷۵)

در این مثال، مشبه به غیر انسان و از پرندگان است.

مشبه به غالباً در استعارهٔ مکنیه، صراحت و روشنی ندارد زیرا گاهی میتواند چند چیز باشد مثلاً اگر ساختمان باشد میتواند خانه و قصر و اگر رستنی باشد ممکن است گیاه، گل، برگ و اگر صاحب پنجه باشد (مثلاً در پنجهٔ مرگ) میتواند دیو، دد، درنده و شیر باشد. (دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی، فرشیدورد، ج ۲: ۴۵۶)

- دوباره میسازمت وطن، اگرچه با خشت جان خویش (۷۱۱)

در این شعر، مشبه به چند چیز است و میتواند خانه، قصر و یا ساختمان دیگری باشد. به نظر میرسد فرشیدورد به برخی قرائن استعارهٔ مکنیه اشاره نکرده است، مانند قرینهٔ اسم مصدر که در نمونهٔ زیر آمده است:

- بس ترکتازی توفان / بس نیزه‌بازی تندر / کو تا کبوتر صلحی / آید به بام سرامان

(۱۰۵۵)

۵-۲-۳- قرائن متعدد برای استعارهٔ مکنیه

گاه چند قرینه، برای یک استعارهٔ مکنیه و با نقشهای گوناگون دستوری آورده میشود:

- هنگام ناشناس دلی / دارم بگو، بگو چه کنم / پرهیز عاشقی نکند / پروای آبرو چه کنم؟

(۱۱۱۳)

در این نمونه، صفت «هنگام ناشناس» و فعل «پرهیز کردن» به عنوان قرینه برای استعارهٔ مکنیه به کار رفته‌اند.

- دل‌م تند میزند، مگر عشق بر در است، که دیوانه وار و مست، ز پیکر به در دوید. (۹۹۷)

کاربرد صفات «دیوانه‌وار» و «مست» و فعل «دویدن» برای عشق، قرینه‌هایی هستند که مخاطب را در فهم استعارهٔ مکنیه یاری میسازند.

- مگو سخن ز بیماری / که شعر تندرستت را / به جنگ نادر ستیها / شهامت است و پروا

نیست (۱۰۳۸)

در نمونه بالا، قرینۀ «تندرست» به صورت صفت و قرینۀ «شهامت داشتن و پروا نداشتن» به صورت فعل، برای «شعر» به کار رفته و استعارۀ مکنیه را ایجاد کرده‌اند.

-هنرشناس، زهره من / به کار چنگ، شهره من / چرا صلاى حق طلبی / به بانگ زیر و بم نزدی؟ (۱۰۰۹)

صفت «هنرشناس» و فعل «صلا زدن» دو قرینه‌ای هستند که برای «زهره» استعارۀ مکنیه ایجاد کرده‌اند.

-بهار! باز گلیوشی / نگین ژاله در گوش (۱۱۰۴)

صوت ندای محذوف و صفت مرکب «ژاله در گوش داشتن» به عنوان قرینه به کار رفته‌اند.

-شب، ای شب! از سیاهی تو- آخ- / من رنگ بازم و تو نمیازی (۸۷)

صوت ندا و فعل «رنگ باختن» برای شب (صرف نظر از معنای کنایی آن برای انسان)، دو قرینه‌ای هستند که استعارۀ مکنیه را جلوه‌گر میسازند.

۳-۳- ازدحام تصاویر با انواع استعاره‌ها

در اشعار سیمین بهبهانی مواردی یافت شد که استفاده از چند استعاره از انواع مختلف آن در یک بیت یا بند، تصاویر گوناگونی را خلق کرده‌اند. به چند مورد اشاره میشود:

-اندیشه‌ام افروخت شمعی / در معبر بادی غضبناک / وان شعله رقصان چالاک / زد حلقه‌ای در دود و بگذشت (۱۱۴۴)

در این مثال، «اندیشه» با قرینۀ فعلی «شمع افروختن» استعارۀ مکنیه واقع شده است، خود فعل «افروختن» استعارۀ تبعیه و در معنای «فکر تازه» برای اندیشه، به کار رفته است. صفات «غضبناک» و «رقصان چالاک»، موجب ایجاد استعارۀ مکنیه در «باد» و «شعله» شده‌اند و افعال «گذشتن» و «حلقه زدن» برای شعله، موجب تقویت استعارۀ مکنیه شده‌اند. -ای ذهن خسته مدد کن / گویی به عالم خوابم / از روی آینه برگیر / گردی اگر بتوانی (۱۱۳۰)

واژه «ذهن» اسمی است که در نقش فاعلی و با قرینۀ صوت ندا، در جایگاه استعارۀ مکنیه قرار گرفته است و «آینه» و «گرد» استعارۀ مصرحه از نوع اصلیه هستند، «آینه» در نقش مضاف و «گرد» در نقش مفعولی آمده‌اند. قرینۀ این دو استعاره، جمله «ای ذهن خسته مدد کن» است.

-مهتاب در سراستان / هر شب حریر خواهد بافت / صبح از ستیغ خواهد تافت / با شال نقره‌کاری (۱۱۲۴)

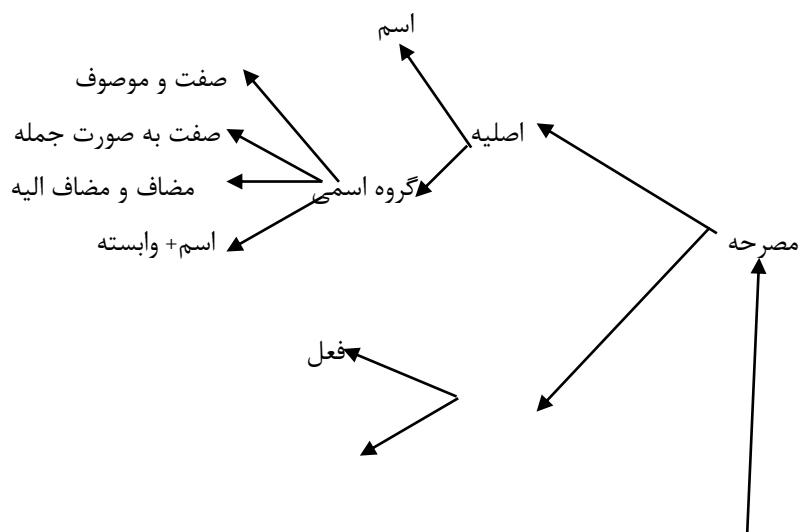
«مهتاب» با قرینۀ حریر بافتن، استعارۀ مکنیه‌ای است که در نقش فاعلی آمده است و «حریر» استعارۀ مصرحۀ اصلیه در نقش مفعولی است و «صبح» در معنای خورشید، قرینه‌ای است که «شال نقره‌کاری» را در جایگاه استعارۀ مصرحۀ اصلیه از نوع اسم و در نقش دستوری متممی قرار میدهد.

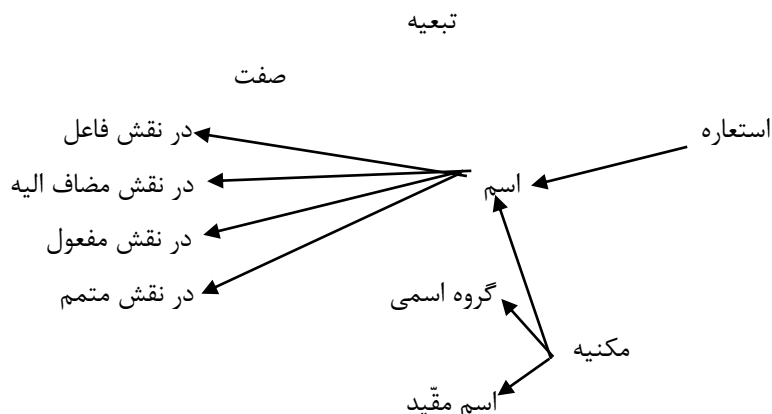
- ای عشق، نوجوان بودم / هفده بهار، گل با من / هفده بهار، یغما شد / در ترکناز تاتاری (۱۱۱۴)

واژه «عشق» اسمی است که در نقش منادایی و با قرینۀ صوت ندا، در جایگاه استعارۀ مکنیه آمده است و «گل» استعارۀ مصرحۀ اصلیه در معنای جوانی و شادابی عمر آمده است، «تاتار» نیز استعاره اصلیه از حوادث روزگار است.

- خزان نهیب زد و نخل ما به بر ننشست / بهار طی شد و نارنج ما بهار نکرد (۴۱۳)
«خزان» و «بهار» با قرینۀ «نهیب زد» در جایگاه استعارۀ مکنیه قرار گرفته‌اند و «نخل» و «نارنج» نیز استعارۀ مصرحۀ اصلیه هستند.

نمودار کلی نقشهای دستوری انواع استعاره بر اساس الگوی فرشیدورد





نتیجه گیری

استعاره از مهمترین و بحث انگیزترین موضوعات بلاغی در علم بیان است. با نگاهی گذرا به کتب بلاغی در مییابیم که قدما و ارباب بلاغت از دیرباز به این مقوله از دیدگاههای گوناگون، توجه داشته و در مورد اشکال گوناگون آن، نکته‌ها آورده و آن را از دیدگاههای گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند. اما نکته و موضوعی که در این بررسیها و تحقیقات خالی است، نگاه دستوری به صور خیال خصوصاً صورت خیالی استعاره است که تنها در کتب خسرو فرشیدورد دیده میشود.

براین اساس، در این مقاله، نقشها و حالات دستوری انواع استعاره در اشعار سیمین بهبهانی مورد تحلیل قرار گرفت. استعاره مصرحه در شکل اصلیه شامل اسم و گروه اسمی و در شکل تبعیه در شکل صفت و فعل آمده‌است. فرشیدورد به نقشهای دستوری استعاره اصلیه و همچنین قرائن استعاره مصرحه اشاره‌ای نکرده است که در این مقاله به این دو مورد نیز پرداخته شد. استعاره مکنیه در اشعار سیمین بهبهانی به صورت اسم، گروه اسمی و اسم مقید به کار رفته بود. استعاره مکنیه به شکل اسم، خود در نقشهای فاعلی، مفعولی، مضاف الیه و متممی دیده شد.

قرائن و لوازم استعاره مکنیه در اشعار سیمین بهبهانی نیز در چهار شکل: اسم، فعل و گروه فعلی، صوت ندا و صفت به کار رفته بود. قرائن و لوازم استعاره مکنیه در شکل اسم، خود در حالات: مضاف، صفت، متمم قیدی، مفعول و متمم صفت دیده شد. همچنین در اشعار بهبهانی، گاهی چند قرینه در ایجاد استعاره مکنیه دخیل هستند و به طور یکسان در ایجاد تصویر شاعرانه دخیل هستند.

منابع:

- استعاره و شناخت (۱۳۷۹) قاسم زاده، حبیب الله، تهران: فرهنگان

- بیان (۱۳۸۱) شمیسا ، سیروس ، چاپ نهم ، تهران: انتشارات فردوس
- درباره ادبیات و نقد ادبی (۱۳۶۳) فرشیدورد، خسرو ، تهران: انتشارات امیر کبیر
- دستور امروز، (۱۳۴۸) فرشید ورد، خسرو؛ تهران: بینتا.
- زیبا شناسی سخن (بیان) (۱۳۸۵) کزازی، میر جلال الدین ، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.
- شعرو عناصر شعری (۱۳۷۱) پرین، لارینس ، ترجمه غلامرضا سگلی، تهران: سعیدنو.
- صورخیال در شعر فارسی (۱۳۵۸) شفیعی کدکنی، محمد رضا ، تهران: آگاه
- گفتارهایی درباره دستور زبان (۱۳۷۸) فرشیدورد، خسرو ، تهران: انتشارات امیر کبیر
- فنون بلاغت و صناعات ادبی (۱۳۸۹) همایی ، جلال الدین ، چاپ اول. تهران: اهورا.
- معانی و بیان، (۱۳۸۵) احمد نژاد، کامل؛ تهران: زوآر
- Bradford, Richard (2007) **stylistics**, **routledge**, London and New York
- Perrin, laurance (2006) **literature**,jungle publications